

شهید یونس شهابی زاده



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

ایمور	نام پدر
۱۳۵۵/۱۲/۲۰	تاریخ تولد
بوشهر – گناوه	محل تولد
۱۳۷۵/۱۲/۲۶	تاریخ شهادت
فکه	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
سرباز زمینی ارتش	نوع عضویت
—	شغل
پنجم ابتدایی	تحصیلات
گناوه	مدفن

زندگینامه

شهید یونس شهابی زاده در خانواده‌ای مذهبی چشم به این دنیای فانی گشود او انسانی بسیار خوش اخلاق و مهربان و خوش برخورد بود همه را دوست می‌داشت و سعی می‌کرد هر کاری از دستش بر می‌آید برای کمک به دیگران انجام دهد.

از کودکی در کنار درس خواندن پا به پای پدر در زمین کشاورزی کار می‌کرد و هیچ گاه شانه از بار مسئولیت خالی نکرد

روزی یونس به همراه مادرش برای گرفتن کارنامه به مدرسه می‌رود وقتی که کارنامه را می‌گیرد رو به مادرش کرده می‌گوید مادر جان ببین اینها معلمان و اولیای مدرسه که بندگان خداوند همه چیز را در طول این ۹ ماه که من درس خوانده‌ام به دقت زیر نظر داشته‌اند و ثبت کرده‌اند

پس وای به حال روزی که خداوند نامه اعمال ما را به دستمان دهد در حالی که تمامی لحظات و ثانیه‌های عمر مادر آن ضبط و ثبت شده است.

روحش شاد و یادش گرامی باد

خاطرات

خاطرات شهید از زبان پدرش :

آرام بود و موقر ، مهربان بود و با گذشت به نماز اول وقت اهمیت خاصی می داد همیشه به من احترام می گذاشت و به قول خودش می خواست به هر نحوی شده گوشه ای از زحمات مرا جبران کند .

آخرین باری که یونس به مرخصی آمده بود خوب به خاطر دارم با خوشحالی رو به من کرد و گفت پدر جان چند شب است که خواب می بینم شهید شده ام

وقتی دید من نگران شده ام گفت : ناراحت نباش فکر نمی کنم من لیاقت این را داشته باشم که این سعادت بزرگ نصیبم شود در آن چند روز حال و هوای همیشگی را نداشت بی قرار بود و مداوم برای رفتنی لحظه شماری می کرد .

در لحظات آخر هم از همه اقوام خداحافظی کرده و حالیت طلبید انگار به او الهام شده بود که دیگر هیچ وقت بر نمی گردد .

خاطرات شهید از زبان همرمزم شهید (امان الله شهابی)

یونس نوجوانی بود متین سر به زیر هر گاه به او نگاه می کردی لبخند زیبای محزونی بر چهره داشت و انگار که چشمان سبز رنگش با مهر و محبت خاصی با انسان سخن می گفت

او به دلیل اینکه در یک روستای کوچک محروم زندگی می کرد نتوانسته بود بالاتر از مقطع ابتدایی ادامه تحصیل دهد .

همپای پدرش در کارهای کشاورزی و غیره به او کمک می کرد .

در کنار کار از عبادت خدا و رفتن به مسجد غافل نبود او با همه مهربان و خوب رفتار می کرد و همیشه به خواهران خود می گفت که حجاب را رعایت کنند .

خاطرات شهید از زبان همرمزم شهید

متن نامه

از : لشکر ۹۲ زدهی

به : سرپرست محترم بنیاد شهید انقلاب اسلامی شهرستان گناوه
موضوع : سرباز و وظیفه شهید یونس شهابی زاده

سلام علیکم

سرباز فوق الذکر جمعی این لشکر در تاریخ ۷۵/۱۲/۲۶ در منطقه عملیاتی شمال هور در حین مأموریت رزمی بر اثر برخورد با مین عراقی به درجه رفیع شهادت نائل گردید است

لذا خواهشمند است دستور فرمایید نسبت به تدفین و تشییع و پیکر نامبرده در زمره شهدا اقدام لازم معمول و خانواده محترم وی تحت پوشش آن بنیاد قرار گیرند .

خاطرات شهید از زبان مادرش

عنوان خاطره : عشق به امام
عشق و علاقه خاصی به امام داشت هر برنامه‌ای که در ارتباط با امام در گناه انجام می‌شد خودش را می‌رساند و در برنامه انقلاب و راهپیمایی شرکت فعال داشت و به امام عشق می‌ورزید و دوست داشت .

عنوان خاطره : نماز اول وقت

به نمازش خیلی اهمیت می‌داد و همیشه به مسجد می‌رفت و قبل از شروع نماز درب مسجد را باز می‌کرد و آنجا را آماده می‌کرد تا مردم روستا برای نماز به مسجد بیایند و نماز را اقامه کنند .

وقتی که برای اولین بار خبر شهادت او را شنیدم بی‌اختیار سرم را به دیوار زدم که شکاف برداشته بود

وقتی همان شب خواب دیدم که یونس بالای سرم آمده و می‌گوید مادر من خیلی حال خوب است فقط سرم درد می‌کند و وقتی که بالای سر پیکر مطهرش رفتم و جنازه‌اش را دیدم هیچ کاری جز اشک ریختن نمی‌توانستم انجام دهم

و در آن هنگام بود که به یاد خوابم افتادم و فکر کردم در مقابل جان یک شهید زخم سر من اصلاً ارزشی ندارد و به این پی‌بردم که پرنده سبکبالی را که در آغوش خویش پرورش داده بودم اکنون جان گرفته نیرو یافته و وقت پروازش فرار رسیده است و من دلم می‌خواهد که بال خونینش را سایبان چشمانم کنم .

خاطرات شهید از زبان برادرش :

یونس از لحاظ اخلاق و رفتار مورد نخستین همگان بود ؛ امین و زحمتکش پاک و متین ، خوش رفتار و بی‌ریا بود نماز را در اول وقت به جا می‌آورد و عاشق ولایت فقیه و جمهوری اسلامی بود .

چهره مصمم و با نشاطی داشت که الگو و نمونه بارز مهربانی برای دوستان بود . او به این دنیای مادی و بی‌ارزش به چشم یک گذرگاهی فانی می‌نگریست

و همیشه این دعا را بر زبان داشت که الهی آیا من می‌توانم یکی از شهیدان در راه تو باشم .

واقعاً زندگی کردن با آن عزیز سراپا خاطره بود زمانی که برای آخرین بار به مرخصی آمده بود هنگام رفتن به قدری خوشحال بود که انگار می‌دانست که این آخرین دیدار او با خانواده‌اش است

و بزودی به عرش خدا سفر خواهد کرد تا به آرزوی دیرینه‌اش قائل آید .

خداوند روحش را با مولایش سرور شهیدان عالم حسین بن علی (ع) محشور گرداند .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران